



نام و نام خانوادگی :

تاریخ :

کلاس : /



املاء تلفیقی

شماره سربر

پستچی جنگل سبز، یه موش خوب و مهربان بود که در کارش خیلی دقت و تلاش داشت. او نامه ها را سر وقت به دست صاحبانش می رساند و به خانه برمی گشت. یک روز از قضا که تمام نامه ها را رسانده بود ، ته کوله پشتیش یک نامه دید که روی آن نوشته بود: «لطفا برسد به دست لاک پشت پیر.» اما آدرسش را بلد نبود. تصمیم گرفت هر طوری شده خانه اش را پیدا کند. پستچی در راه ناگهان صدای رعد و برق شنید و احتمال داد بزودی باران شدیدی می بارد. با سرعت بیشتر هرکسی را در راه می دید آدرس خانه ی لاک پشت پیر را می پرسید. پستچی بعد از تحقیق و جستجو به سنجابی برخورد کرد. سنجاب وقتی متوجه خستگی پستچی شد، گفت: ما او را نمی شناسیم، اما حتما باید خانه اش کنار ساحل نزدیک به دریا باشد. چون او هم در دریا و هم در خشکی زندگی می کند. پستچی با خوشحالی به سمت دریا دوید و از ماهی ها سراغ لاک پشت پیر را گرفت. ماهی ها گفتند: «صبر کن شب به خانه اش برمی گردد. پستچی وقتی لاک پشت پیر را دید نامه را به دستش رساند. لاک پشت پیر اشک در چشمانش حلقه زد و گفت: سالهاست نامه ای نداشتم. پستچی وقتی خوشحالی لاک پشت را دید، از کارش خوشحال شد و با خودش فکر کرد باید همین طوری با صداقت و تلاش به کارش ادامه بدهد.